

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من ميساد بدین بوم ویر زنده یک تن ميساد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - 30 اپریل 2013

اصطلاحات عامیانه کابلی

(قسمت اول)

ترکیبات زیبای عامیانه کابلی

(بخش دهم)

کام / کامیاب / کامیافت / ناکام / و ...:

کلمه "کام" در دو معنی به کار میرود:

- یکی در معنای "دهان و قسمت بالائی آن" - معنای اصلی

- و دگر در معنای "مُراد"، "مقصد"، "نفع" و ... - معنای اعتباری و مستخرج از مفهوم اصلی.

ضرب المثل معروف «نام از ما و کام از تو!!!» که ورد زبان کابلیهاست، مترتب بر معنای دوم

و غیر عضوی "کام" است.

ضمن ارائه مثالها و از طریق ترکیبات مختلف، به شرح و بسط موضوع میپردازم. البته ترکیباتی

که از کلمه "کام" در زبان دری تداول دارند، بسیار زیاد است، ولی آنچه ذیلاً آورده میشود، مورد

استفاده زبان عوام کابلیست:

- کامیاب:

"کامیاب" مخفف "کام یابنده" (یابنده کام) و صفت فاعلیست و به کسی اطلاق گردد که به مراد

خود برسد؛ نقطه مقابل "ناکام". بعض کابلیهای پیر و کلانسال ظاهراً "بی سواد"، در عوض

"کامیاب" ترکیب "کامیافت" را استعمال میکنند. و بارها از زبان مبارک شان شنیده ایم وقتی فرمایند:

«الهی بچیم! کامیافت شوی!!!»

و اهل تعلیم و معارف و ادب، که غرّه به دانش و دانائی خودند، از روی ریشخند و استحقار گویند، که عوام "کامیاب" را "کامیافت" تلفظ میکنند؛ بدون اینکه به معنای حقیقی و ساخت ادبی ترکیب زیبایی "کامیافت" رسیده باشند.

– "کامیافت" مخفف "کام یافته" است که در اصل خود "صفت مفعولی" ست، که در مفهوم "صفت فاعلی" استعمال میگردد. وقتی معنای دقیق "کامیافت" را دریافتیم، و دانستیم که عوام کابلی کلمه "کامیافت" را نه از روی بیخبری و ناآگاهی استعمال میکند و نه بر سبیل مغالطه، دگر هرگز حق نداریم به تردّد اندر شویم، اگر پیر معرّز و مکرّمی از مغز عوام کابل، ترکیب "کامیافت" را بر زبان راند؛ چه رسد که زیر لب پوزخند کنیم!!! زبان عوام آنقدر غنی ست، که زبان ادبی بعضاً پیشش نی میزند و حتی باید دستش را بشوید!!!

– مزیت "کامیافت" بر "کامیاب":

حالا که جواب تمسخر و ریشخند بیجای افشار بالابین و آنهایی را که همراه شان از بینی بالا گپ زده نمیشود، دادیم، برویم و هردو ترکیب زیبا و خالصاً دری را، نزدیکتر و عمیقتر بشگافیم: چنان که از شرح بالا و از مفهوم صریح لغوی و بافت صرفی این ترکیبات درمیابیم، "کامیافت" به کسی گفته شود که به کام دل رسیده باشد، در حالی که "کامیاب" کسی را گویند که به کام دل برسد. پس کسی که به هدف خود رسیده است، "کامیافت" است و آنکه در صدد و یا در حال رسیدن به هدف است، ولی هنوز به هدف نرسیده است، "کامیاب". اولی معنای جزمی و وجوبی رسیدن به هدف را دارد، که در آن شک و شبهه ای راه ندارد. در حالی که در حالت دوم، حتمی نیست که کس به کام دل و هدف برسد؛ هم احتمال دارد که برسد و هم احتمال دارد که نرسد. از همینجاست که برتری و رساتر بودن ترکیب قشنگ "کامیافت" را در افاده مطلب، بر کلمه "کامیاب" درک کرده میتوانیم. فرق مدلولهای "کامیاب" و "کامیافت" را میتوان با "جانباز" و "جانباخته" مقایسه کرد. نظر به ساخت صرفی، "جانباخته" را به کسی اطلاق میکنیم که جان و حیات خود را از دست داده باشد. در حالی که "جانباز" به کسی گفته میشود که میخواهد جان و حیات خود را از دست بدهد. اولی با عمل انجام شده سر و کار میگیرد، در حالی که جان باختن دومی ممکن است ولی حتمی نیست.

– ناکام:

گرچه ترکیب "ناکام" را ظاهراً میتوانیم هم مخفف "ناکامیاب" بدانیم و هم مخفف "ناکامیافت"، که اولی هیئت صفت فاعلی را دارد و دومی ظاهر صفت مفعولی؛ یعنی صفت مفعولی که در مفهوم فاعلی استعمال میگردد. مگر با اندک تعمق در مدلولی که از کلمه "ناکام" گرفته میشود و با توجه به صبغتِ جزمی که از آن برمیخیزد، باید آن را محض مخفف "ناکامیافت" بدانیم؛ یعنی کسی که به کام و هدف خود نرسیده است.

بعد ازین که در مورد "کامیاب/کامیافت" و "ناکام"، این قدر داد سخن دادیم، برویم و ببینیم که ایرانیان چه مُعادلهائی را برای این ترکیبات پاکیزه و ستره دری استعمال میکنند؟؟؟ تا جایی که من دریافته ام، ایرانیان ترکیبات "قبول" و "رد" را در عوض "کامیاب" و "ناکام" استعمال میکنند. با در نظر داشت اینکه "کامیاب و ناکام" هردو "صفت" اند و میتوانند با افعال مختلف ترکیب گردند، از کلمات "قبول و رد" که خود "فعل" و "مصدر" اند، چنین کاری ساخته نیست؛ و بهتر است که موضوع را بشکل تحلیلی از طریق مثالها تشریح کنیم:

اگر عبارات "کامیاب شد" و "ناکام شد" دری خود را به فارسی ایران ترجمه کنیم، "قبول شد" و "رد شد" را خواهیم یافت. حالا اگر افعال را متعدی انتخاب کرده و بگوئیم "کامیابش کرد" یا "ناکامش کشید"، واقعاً نمیدانم که این دو جمله ساده متعارف دری را، به فارسی ایران چه طور افاده کنم. شاید بتوان گفت که "ناکامش کشید" را "ردش کرد" گفت. اما آیا "کامیابش کرد" را میشود با جمله "قبولش کرد" افاده کرد؛ نمیدانم. ازین که بگذریم و به مفاهیم "کامیابی" و "ناکامی" برسیم، و ترکیباتی که با آنها متصور است، واقعاً درمیانم که افادات این قبیلی دری ما را به فارسی ایران چه گونه ارائه کنیم. مثلاً "نمره کامیابی" را شاید بتوان "نمره قبولی" گفت، اما "نمره ناکامی" را چه طور در فارسی ایران افاده کنیم؟؟؟ "نمره رد" یا "نمره ردی". و ازین قبیل مثالها را میتوان قطار کرد.

– کام کسی را بالا کردن:

این ترکیب در دو معنای مختلف استعمال میشود؛ یکی اصلی و دیگر کنائی؛ و هردو اصطلاح زنان کابلی ست :

– اولی که معادل "گلون کسی را ورا داشتن" است، به عملی گفته شود که طی آن با انگشت شهادت و بعضاً با دو انگشت قسمتهای ملتهب کام را فشار بدهند. معمول چنان است که پودر معینی از قبیل خُنکیانه را بر انگشت گذاشته و این کار را کنند.

– و در مفهوم دوم، کنایه از "توبیخ کردن" و "سرزنش کردن" است.

– کام کسی را پاره کردن: کنایت از سزای سنگین دادن به کسی

و زنده جاویدان، "داوود سرمد" که اشعار پرتلاطمش، از مدتی ست زیب و زینت پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" میشود، ضمن منظومه بی مثال و وقاد خویشت معنون به "آرزوها" - که متشکل از "چارپاره" هاست - سرود:

دلم خواهد که چون خورشیدِ مغرور نمایم پاره پاره کامِ شب را
ز موجِ گرمِ نور از لوحِ تاریخ بشویم جاودانه نامِ شب را

مراد "سرمد" از "شب"، کنایتاً و مجازاً "زشتی و پلیدی و ناروائی و ..." ست؛ از هر نوع که باشد؛ و چه زیبا و استادانه و مُصَوَّرانه "نام" و "کام" را قافیه مینندد!!!!
و مثالی هم از مفهوم عضوی لغت "کام" را از زبان زنده جاوید "داوود سرمد" بشنویم - از همان منظومه "آرزوها":

دلم خواهد که همچون بهمنِ خشم فرو غلتم ز کوهِ انتقام
دلم خواهد که همچون اژدهائی کشم کاخِ ستمگر را به کام

- به کام دل رسیدن:

به مراد رسیدن، بدست آوردی مقصد و مراد. زنان کابلی وقتی در حق جوانی دعای خیر کنند، گویند:

"آلهی به کام دل برسی!!!!"

یعنی خدا به آرزوی قلبیت برساند.

پاک / پاکیزه / سُنْرَه :

ترکیب زیبایی "سُنْرَه" که ظاهراً مخفف "سُنْرَدَه" است، در زبان عموم مردم ما رسوخ دارد و کابلیان آن را به بارنامه استعمال میکنند. "سُنْرَدَن" معنای "پاک کردن" و "زودن آلودگی" را میدهد. و "سُنْرَدَه" صفت مفعولی از این مصدر است؛ یعنی پاک شده و زوده شده از آلودگی. پس مراد از "سُنْرَه" همانا "پاک" و "بدون آلودگی" باشد. "او(آب) سُنْرَه، کالای سُنْرَه، کار سُنْرَه، نان خوردن سُنْرَه،" مثالهایی در زمینه اند. این لغت مخصوص دری خود ما ست و فارسی ایران آن را نمیشناسد. از همینجا ست که آن را درین معنی و مفهوم در فرهنگهای لغات مدون ایرانیان نتوان یافت.

ایرانیان در عوض کلمه دری "پاک" لغت عربی "تمییز" را استعمال میکنند، که نه معنای لغوی "پاک" را میدهد و نه اصالت زبان دری را بجا کرده میتواند.

ترکیب "پاکیزه" حتی حیثیتی بالاتر از "پاک" را دارد و مراد از "پاکیزه" همانا "صاف و بیغش و نظیف" است. بعضاً "پاک" را با "ستره" و "پاکیزه" یکجا و بشکل "پاک و ستره" و "پاک و پاکیزه" استعمال کنند، که تأکید مزید و بلکه تأکید مؤکد را در "پاک و سترگی" میرساند.